


Formulating the Social Dimension of Gender in the Hekmat Sadrai with Emphasis on the Theory of “Acquired Human”

Narjes Roodgar¹ 

1. Professor Assistant, Department of Islamic Philosophy and Mysticism, Faculty of Wisdom and History, Al-Mustafa International University; Qom, Iran.


Email: narjes_rodgar@miu.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article	<p>This paper endeavors to elucidate and formulate the social dimension of the concept of gender using an exploratory and analytical approach, as derived from the theory of “Acquired Human” in transcendental wisdom. Gender is exclusively associated with femininity and masculinity in the works of Islamic philosophers, which demonstrates the distinctions between the two sexes. The philosophical approach to gender definition necessitates the establishment of principles that can elucidate the relationships between social change and its impact on human identity. The foundations and principles of the theory of “Acquired Human” are capable of elucidating and clarifying this relationship with regards to the concept of gender in transcendental wisdom. In accordance with the principles of “Free Will,” “Substance Theory”, and the “Unity of the knowledge (Elm), the knower (Ālem), and the Unity of action and actor,” the actions and thoughts of an individual contribute to the formation of various aspects of their identity, including their gender identity. Behaviourism in Transcendental Wisdom also affirms that every gendered behavior initially acquires dimensions, which subsequently shape the gender identity of both men and women. Finally, the definition of gender identity is not neutral, as it is based on the principles of transcendental wisdom, despite the fact that the element of acquisition is a defining factor. The boundaries of its transformations are not limited to the confines of nature; they also play a role in the realm of anomalies.</p>
Article history: Received Received in revised form Accepted Published online	
Keywords: <i>Acquired Human,</i> <i>Gender,</i> <i>Society,</i> <i>Mulla Sadra.</i>	
Cite this article: Roodgar, Narjes, (2024). Formulating the Social Dimension of Gender in the Hekmat Sadrai with Emphasis on the Theory of “Acquired Human”. <i>Women in Development and Politics</i> , http://doi.org/00000000000000000000	
	

© The Author(s). **Publisher:** University of Tehran Press.
DOI: <http://doi.org/00000000000000000000000000000000>

صورت‌بندی بعد اجتماعی مفهوم جنسیت در نظام حکمت صدرایی با تأکید بر نظریه انسان

مکتسب

نرجس رودگر^۱ 

۱. استادیار گروه فلسفه و عرفان اسلامی، دانشکده حکمت و تاریخ، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران. رایانامه: narjes_rodgar@miu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	هدف از این پژوهش، تبیین و صورت‌بندی بعد اجتماعی مفهوم جنسیت براساس نظریه «انسان مکتسب» در حکمت متعالیه با روش اکتشافی و تحلیلی است. آنچه در آثار فلاسفه اسلامی در مسئله جنسیت مشاهده می‌شود، تنها بحث از ذکورت و انوئت است که به تفاوت‌های دو جنس اشاره دارد. تعریف مفهوم جنسیت مبتنی بر نظام فلسفی، نیازمند قواعدی است که بتواند عنصر تغییر و تأثیر اجتماع در هویت انسان را توضیح دهد. مبانی و اصول نظریه «انسان مکتسب» در حکمت متعالیه حاوی ظرفیت‌های تبیینی در این خصوص است. طبق اصل اختیار و حرکت جوهری اشتدادی، به‌علاوه اصل اتحاد علم و عالم و اتحاد عمل و عامل، هر آنچه انسان از نظر و عمل به آن اقدام می‌کند ابعاد مختلف هویتی او از جمله هویت جنسیتی او را می‌سازد یا در تشکیل آن نقش دارد. رفتارشناسی در حکمت متعالیه نیز مؤید آن است که هر رفتار جنسیتی نخست آنکه ابعاد اکتسابی دارد، دوم آنکه هویت جنسیتی زن و مرد را شکل می‌دهد. درنهایت، طبق اصول حکمت متعالیه، گرچه عنصر اکتساب، هویت جنسیتی را تعریف می‌کند، اما این تعریف از نظر ارزش‌گذاری خنثی نیست. همچنین حدود این تغییرات نیز در چارچوب فطرت و طبیعت است و فراتر از آن وارد عرصه ناهنجاری‌ها می‌شود.
تاریخ دریافت: تاریخ بازنگری: تاریخ پذیرش: تاریخ انتشار:	
کلیدواژه‌ها: اجتماع، انسان مکتسب، جنسیت، ملاحظرا.	

استناد: رودگر، نرجس، (سال). صورت‌بندی بعد اجتماعی مفهوم جنسیت در نظام حکمت صدرایی با تأکید بر نظریه انسان مکتسب. زن در توسعه و سیاست،

DOI: <http://doi.org/000000000000000000000000>



© نویسندگان.

DOI: <http://doi.org/000000000000000000000000>

ناشر: انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

مطالعه نظریات جنسیت در آثار فیلسوفان فمینیست نشان می‌دهد جنسیت در نظریات مذکور یا به‌طور کلی ساخته جامعه است یا تحت تأثیر جامعه. تفکیک جنس از جنسیت توسط فیلسوفان فمینیست با هدف برجسته‌کردن نقش اجتماع در فرهنگ در شکل‌گیری هویت‌های جنسیتی بود. در این راستا نظریات متعددی بیان شد که جنسیت را یا به‌طور کامل بر ساخت جامعه دانستند، بدون آنکه نقشی برای طبیعت یا هر امر ثابت دیگری بتوان در آن قائل شد یا با پذیرش ریشه‌های طبیعی در پاره‌ای از تفاوت‌های دو جنس، بخش قابل‌توجهی از هویت‌های جنسیتی را تحت تأثیر اجتماع دانستند (Fridman, 2002; Kidd, 2003)؛ بنابراین هرگونه نظریه‌پردازی در حوزه جنسیت مبتنی بر نوعی نظریه اجتماعی یا مستلزم نوعی از آن است. در این خصوص، نظریات فمینیست‌ها تحت تأثیر فلسفه‌های زمینه‌ای در جغرافیای غرب رقم خورده است.

ارائه هرگونه نظریه جنسیت مبتنی بر فلسفه اسلامی، پیش از هر چیز مستلزم تعریف این واژه در چارچوب نظری قواعد فلسفه اسلامی است. این نظرگاه با توجه به مبادی رئالیستیک و واقع‌گرایانه نمی‌تواند به نظریاتی نظیر بر ساخت‌گرایی نزدیک شود؛ بنابراین هویت انسان و از جمله هویت جنسیتی از نظر فلاسفه مسلمان، حقیقتی در نظام هستی دارد و تماماً حاصل اجتماع یا فرهنگ نیست، اما این مسئله به معنای عدم پذیرش تأثیر عوامل اجتماعی بر هویت‌های انسانی نیست.

در این راستا تعریف جنسیت مبتنی بر فلسفه اسلامی در صورتی ممکن است که در این نظام فکری، ظرفیتهایی برای نظریه‌پردازی در مسئله تأثیر اجتماع بر هویت انسانی وجود داشته باشد تا این ظرفیت‌ها در راستای تبیین بعد اجتماعی جنسیت مورد بهره‌برداری قرار گیرد. مطالعه آثار فلاسفه مسلمان در خصوص زنانگی و مردانگی نشانگر غفلت فلاسفه مسلمان از تأثیر عوامل اجتماعی بر زنانگی و مردانگی است، اما این غفلت عمومیت ندارد؛ چرا که در برخی از موارد، عوامل تربیتی و پیرامونی به‌عنوان عوامل مؤثر در هویت انسان، مورد توجه فلاسفه مسلمان قرار گرفته است؛ بنابراین هرچند فلاسفه مسلمان بدون دقت نظر در تفکیک جنس و جنسیت، زن و مرد بودن و زنانگی و مردانگی را یکپارچه کرده‌اند و امری طبیعی و فیزیکی دانسته‌اند، بیان و اذعان آنان نسبت به تأثیر عوامل پیرامونی در شکل‌گیری هویت انسان، ظرفیت مطلوبی برای نظریه‌پردازی اجتماعی از جمله ارائه نظریه جنسیت، پیش‌رو نهاده است.

۲. پیشینه پژوهش

از آثاری که با عنوان جنسیت و مرتبط با حکمت متعالیه منتشر شده است، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: مجموعه مصاحبه‌هایی با استادان فلسفه در موضوع جنسیت و نفس در کتاب جنسیت و نفس (۱۳۹۱) به کوشش هادی صادقی ارائه شده است. در این کتاب، رابطه نفس و جنسیت و قواعدی از فلسفه اسلامی که می‌تواند با این بحث درگیر شود مشخص شده است، اما غالباً بحث در ذکورت و انوئت مانده است. همچنین علیرضا حسن‌پور، مجید ضیائی قهنویه و مهناز مظفری‌فر در مقاله «حکمت صدرایی و جنسیت انسانی» منتشرشده در فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت دانشگاه شهید بهشتی (۱۳۹۸)، همین مسئله را در حکمت متعالیه بررسی کردند. در این نگاه نیز تمرکز بحث بر هستی‌شناسی ذکورت و انوئت است و به تأثیر عوامل اجتماعی بر جنسیت توجه لازم نشده است. مقاله «واکاوی جایگاه جنسیت در نفس براساس اصول علم‌النفس صدرایی» نوشته نرجس رودگر (۱۴۰۰) به قواعد فلسفی دخیل در تبیین رابطه جنسیت و نفس در حکمت متعالیه پرداخته است که این قواعد نیز تنها در راستای بعد هستی‌شناختی بررسی شده و بعد اجتماعی جنسیت مطالعه نشده است.

۳. روش‌شناسی پژوهش

حکمت متعالیه با توجه به اصول انسان‌شناختی متفاوتی که ارائه داده، ظرفیت قابل توجهی را نسبت به سنت‌های فلسفی پیش از خود برای تبیین مسائل مربوط به علوم انسانی نمایانده است. این مقاله به روش اکتشافی و سپس تحلیلی، قواعد و اصول حکمت متعالیه را که می‌تواند در تبیین بعد اجتماعی و متغیر جنسیت نقش ایفا کند کشف و در راستای هدف گفته‌شده صورت‌بندی کند. این مطالعه نشان می‌دهد عمده‌ترین مباحث مفید در این موضوع را می‌توان ذیل عنوان نظریه «انسان مکتسب» صورت‌بندی کرد. گرچه در این امر نمی‌توان ادعای حصر داشت، می‌توان گفت مباحث مهمی از انسان‌شناسی حکمت متعالیه که در تبیین بعد اجتماعی جنسیت راهگشا است، ذیل عنوان «انسان مکتسب» جای می‌گیرد. در این نوشتار، قواعد مرتبط با این نظریه در راستای تبیین بعد اجتماعی جنسیت، کشف، صورت‌بندی و تحلیل می‌شود.

۴. یافته‌های پژوهش

اصطلاح واضح و روشن فلسفی که می‌تواند اصل مؤثری برای ارائه نظریه اجتماعی باشد، تقسیم انسان به فطری و کسبی است. گرچه ظاهر اصطلاح، تقسیم‌بندی به دو دسته انسان است، در حقیقت این تقسیم، تقسیم خصوصیات انسانی به دو دسته است: خصوصیات فطری و خصوصیات کسبی.

اكتساب در فلسفه به معنای استفاده یک معرفت یا حصول آن از طریق معرفت دیگر است (Ibn Malaka, 1953). البته این معنای اکتساب برای علم به کار می‌رود. اکتساب به‌طور کلی در برابر فطری به این معنا است که شیء جدیدی اعم از خصوصیات و ملکات و به‌طور کلی آنچه غیر از حاصل طبیعت و فطرت است، از طرق مشخصی برای هویت انسان ایجاد شود. فلاسفهٔ مسلمان نقش اکتساب در هویت انسان را تا آنجا جدی می‌دانند که آن را وارد تعریف انسان می‌کنند؛ به این معنا که انسان دو گونه است: انسان فطری و انسان مکتسب (Motahhari, 1997). همچنین در معارف اسلامی به دو نوع انسان اشاره می‌شود: یک انسان فطری که هر کسی بالفطره انسان متولد می‌شود، همراه یک سلسله ارزش‌های عالی و متعالی بالقوه؛ دوم انسان مکتسب یعنی انسان ساخته‌شده با عمل خودش (همان). این مسئله سنگ بنای تبیین وجه متغیر هویت انسان است که در پرتو آن می‌توان جایی برای جنبه‌های متغیر و گونه‌گون هویت انسان از جمله هویت جنسیتی یافت. هر امری که نشان بدهد انسان در شکل‌دادن هویت خود مؤثر است می‌تواند مبین نقش اجتماع در هویت فرد و هویت جنسیتی افراد در بحث پیش‌رو باشد.

۴-۱. نقش اختیار در شکل‌گیری انسان مکتسب

اصل اولی که توجیه‌کنندهٔ عنصر سیالیت و تغییر در هویت انسان در فلسفهٔ اسلامی است و اختصاص به حکمت متعالیه ندارد، عنصر اختیار است. از نظر فلاسفهٔ مسلمان، آدمی مختار است و چاره‌ای جز اختیار ندارد. به بیان دیگر در اختیار خود مضطر است. به گفتهٔ ملاصدرا هر آنچه در عالم ملک و ملکوت است، طبع خاص و مخصوص و معین دارد؛ غیر از انسان که از این امر مستثنا است. عبارتی که ملاصدرا در ادامه می‌آورد، بسیار قابل‌تأمل است و می‌تواند مبنای مناسبی در انسان‌شناسی فردی و اجتماعی باشد. وی طبیعت انسان را مسخر اختیار وی می‌داند؛ به این معنا که انسان خودش طبع و هویت خود را می‌سازد (Sadr al-Din Shirazi, 2001; Sadr al-Din Shirazi, 20003)؛ بنا بر این اصل، هویت انسانی که بخش مهمی از آن هویت جنسیتی است، با ارادهٔ انسان شکل می‌گیرد.

۴-۲. حرکت جوهری نفس و شکل‌گیری انسان مکتسب

یکی از تفاوت‌های مهم انسان و سایر حیوانات که در پرتو اصول حکمت متعالیه به‌خوبی توسعه یافته، نقش انسان در تعریف و استكمال هویت خویش است. حرکت جوهری اشتدادی، این ظرفیت را برای فلسفه‌ورزی پیش‌نهادده است که انسان را به‌عنوان موجودی سیال معرفی کند که گرچه پایهٔ ثابتی در هویت به‌عنوان حیوان مدرک کلیات دارد، انتهای هستی‌اش مشخص نیست. در حقیقت این موجود سیال به‌گونه‌ای است که دمام در سیری اشتدادی و استکمالی، مراحل بعدی وجودش بر اثر انتخاب‌های آزادی که صورت می‌دهد شکل می‌گیرد. طبق اصول حکمت متعالیه، نفس انسانی دارای حرکت جوهری اشتدادی است؛ یعنی مراحل متعدد طبیعی، حیوانی، انسانی و عقلی را در سیری اشتدادی می‌پیماید (Sadr al-Din Shirazi, 1981b). قاعدهٔ اشتداد وجودی نفس با تعلیم و کسب و اکتساب امور علمیه و عملیه ارتباط مستقیم دارد. اینکه انسان می‌تواند صنعت و مهارت جدیدی را بیاموزد یا به عادات و ملکات جدید علمی و عملی به‌وسیلهٔ تمرین و تدریب دست پیدا کند، از نظر ملاصدرا به‌دلیل امکان اشتداد وجودی روزبه‌روز و مرحله‌به‌مرحلهٔ نفس است. اگر در نفس بشر امکان اشتداد وجودی و تأثیرپذیری نداشت، نه تعلیم و نه تأدیب و تمرینی مؤثر نبود (Sadr al-Din Shirazi, undated).

هر عملی که از انسان صادر شود یا سخنی که گفته شود در نفس انسان اثری می‌گذارد. آنگاه که این امر تکرار شود، این اثر آن قدر قوی می‌شود که خود به مرحلهٔ فاعلیت می‌رسد، مانند زمانی که جسمی که قابل اشتعال است، ابتدا در اثر مجاورت با آتش گرم

می‌شود، اما وقتی گرما شدید شد، دیگر خود جسم مشتعل می‌شود؛ یعنی اثر تبدیل به مؤثر می‌شود. تمام این فرایند در اثر قاعده اشتداد وجودی صورت می‌گیرد (Sadr al-Din Shirazi, 1981a; Sadr al-Din Shirazi, Bita).

از این اصل می‌توان در راستای تعیین‌کنندگی افعال، اعمال، نقش‌ها و کنش‌هایی که هریک از دو جنس بیشتر بدان مشغول‌اند، در تشکیل هویت جنسیتی هریک از آن‌ها استفاده کرد.

۴-۳. انسان مکتسب به‌عنوان خالق صورت اخیر خویش

ملاصدرا از فرایند استکمالی آزاد و نهایت-باز که براساس اصل حرکت جوهری اشتدادی تعریف می‌کند، به نتایج انسان‌شناختی دیگری نیز می‌رسد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها نوع متوسط‌بودن انسان است. از نظر وی فصل و صورت اخیر انسان مشخص نیست و انسان با اعمالش اعم از جوارحی و جوانحی، صورت اخیر نفس خود را شکل می‌دهد. او چهار الگوی بهیمة، سبع، شیطان و ملک را به‌عنوان نماد چهار خصلت و هویت اصلی خیر و شر در وجود انسان معرفی می‌کند که صورت نهایی هر انسانی، ترکیبی از این چهار هویت با غلبه یکی از این‌ها است (Sadr al-Din Shirazi, 1987; Sadr al-Din Shirazi, 2001).

علی‌رغم آنچه منطق دانان و فلاسفه قبل از ملاصدرا در مورد نوع‌الانواع‌بودن انسان رأی داده بودند، ملاصدرا انسان را نوع متوسط دانست نه نوع آخرین. براین‌اساس انسان، نوع متوسط، خالق نهایی خویشتن و عاملی است که خودش خودش را می‌سازد. هر انسانی با اعمال و افعال جوارحی و جوانحی خویشتن، صورت اخیر خود را می‌سازد. نتیجه این سازندگی و نقش‌آفرینی در هویت، شکل‌گیری انواع متعدد و متخالف انسانی خواهد بود؛ به‌گونه‌ای که هر فرد انسانی نوعی از انسان را تولید می‌کند (Sadr al-Din Shirazi, 2003). در عبارتی دقیق، ملاصدرا بی‌پرده انسان را خالق صورت نهایی خویشتن معرفی می‌کند. در حقیقت خداوند انسان را خالق آفریده است و در این امر، انسان نه مثل خداوند بلکه مثال اوست (Sadr al-Din Shirazi, 1981b).

گرچه بیشترین مثال و مصداقی که برای این عاملیت سازندگی در هویت خویشتن ذکر شده، مثال‌های اخلاقی یعنی تأثیر ملکات اخلاقی بر شکل‌گیری هویت انسانی است، اما این ظرفیت سازندگی اختصاص به حوزه اخلاق ندارد و شامل همه حوزه‌های فعالیت انسانی می‌شود. به‌طور کلی همه افعال اعم از جوارحی و جوانحی، هویت‌سازند؛ بنابراین فعالیت‌های عملی و نظری متفاوت در حوزه زیست-جهان زنان و مردان در شکل‌دهی هویت آن و تعریف جنسیت مردانه و زنانه تأثیرگذار هستند. نقش‌های جنسیتی و اندیشه‌ها و رفتارهای مربوط به جنسیت، هویت انسان را دستخوش تغییرات می‌کند. بدین ترتیب هویت انسان می‌تواند ابعاد جنسیتی به خود بگیرد.

۴-۴. اتحاد عاقل و معقول و عامل و معمول در انسان مکتسب

از قاعده اشتداد وجودی نفس در مسائل اجتماعی از جمله در بعد اجتماعی جنسیت می‌توان استفاده‌های بی‌نظیری داشت؛ اینکه فعل، رفتار و گفتار انسان نه فقط امری عارضی و سطحی است، بلکه امری است که در اثر تکرار هویت انسان را شکل می‌دهد و داخل در هویت انسان می‌شود، در مقوله اجتماعات نتایج عظیمی دارد. طبق این قاعده، اولاً انسان با عملش متحد می‌شود. از این امر گاهی به‌عنوان قاعده اتحاد عمل و عامل و معمول، تعبیر می‌شود. این قاعده تأکید می‌کند که اتحاد انسان فقط با واردات یا صادرات ادراکی‌اش نیست. همان‌طور که انسان با صادرات ادراکی جزئی خود به حکم قاعده اتحاد علم و عالم و معلوم، متحد و یکی می‌شود، یعنی علم او هویت او را می‌سازد و وارد جانش می‌شود، عمل، رفتار و گفتار او نیز همین حکم را دارد؛ یعنی انسان با عملش یکی و متحد می‌شود. رفتار و گفتار انسان، صادرات پوچ و غیرمؤثری از او نیست که صرفاً در زمانی از او صادر می‌شود و از او جدا می‌شود. نوع تأثیرگذاری این امور به شکل ذاتی و هویتی است. این امور با جان انسان یکی می‌شود؛ بنابراین انسان همانی می‌شود که هر روز

آن را انجام می‌دهد یا از آن سخن می‌گوید. انسان تبدیل به گفتار و رفتار می‌شود. وی با هر عمل و سخنی خشت‌های ساختمان وجودی خویش را برهم می‌نهد (Hassanzadeh Amoli, 2008; Motahhari, 1919).

این قاعده فلسفی در تبیین و تحلیل بسیاری از مسائل اجتماعی از جمله بعد اجتماعی جنسیت بسیار راهگشا است. از این طریق می‌توان به نقش اعتباری نقش‌ها و فعالیت‌های جنسیتی و تأثیر آن بر شکل‌گیری هویت زن یا مرد پی برد. هویت جنسیتی زن و مرد تحت تأثیر نقش‌های جنسیتی‌ای است که برای آن‌ها تعریف شده است و تکرار و تداوم این نقش‌ها نیز به تفاوت‌های هویتی آن‌ها دامن می‌زند. فعل جنسیتی، ذات جنسیتی را می‌سازد. این نتیجه‌گیری در این مرحله صرفاً در حد توصیف و تحلیل است و وارد مرحله بایدونباید نشده است.

۴-۵. رابطه نفس و بدن و تأثیر بدن در شکل‌گیری انسان مکتسب

بدن وسیله اکتسابات نفس است. از نظر حکما نفس انسان برای کسب کمالات به عالم جسمانیات وارد شده است. کمالات مورد نظر نفس که برای کسب آن‌ها در این نشئه حضور دارد، علم نافع و عمل صالح است. ابزاری که برای اکتساب در اختیار نفس قرار داده شده بدن است. نقش بدن تا آنجا جدی است که اگر ابزار، سالم و کارآمد نباشد، نفس از کمالات خود بازمی‌ماند. به همین دلیل، فیلسوف قائل به آن است که اشتغال به امر سلامت بدن در حقیقت سعی در اصلاح مهمات نفس و در راستای اهداف عالیۀ نفس است (Fakhr Razi, 1985).

آشتیانی نیاز نفس به بدن در جهت استکمال را چنین توضیح می‌دهد: «علت تعلق ارواح به اجساد، فقر و نقص جوهری و حاجت طبیعی نفوس است که از این طریق، طالب استکمال می‌باشند. اولین بنیه و هیكلی که جهت هبوط نفس از عالم نور محض برای استکمال صلاحیت دارد و کامل‌ترین بدنی که به استعداد خاص خود از جهت تمامیت وجود، از برای پذیرش نفوس منزل از عالم امر و ملکوت اعلی مهیاست، بدن انسانی است. به این اعتبار که کامل‌ترین ابدان است. پس اولین منزلگه انوار سپهبدی، بدن انسانی است. نفس، بعد از هبوط از جنت نزولی و ورود به عالم ماده و تعلق به بنیه و هیكل انسانی، اگر چنانچه به کمال خاص خود نرسد و از ناحیه عقل نظری و عقل عملی محیط به معقولات نباشد و به مقام ترفع از شهوات نرسد و اشواق جسمانی و انجذاب به سوی اجسام در وجودش راسخ گردد و بالأخره از مقام اول خود نیز منزل شود و منغم در شهوات و محاط به هیئت شهوی و غضبی و از ناحیه اکتساب صفات رذایل منغم در صفات بهایم گردد، ناچار به ابدان مناسب با اخلاق و ملکات و عادات مکتسب منتقل شود و به اعتبار اخلاق و ملکات و عادات مکتسب از بهایم، حیوان و سبع بالفعل گردد. و صلاحیت تعلق به بدن انسانی از او سلب شود. و این، مسلم است که نفوس و ارواح متعلق به ابدان بهایم و جانوران و درندگان، استعداد ترقی به درجات انسانی را فاقدند؛ چون در مدت تعلق به ابدان بهایم، از ناحیه کسب خلیات، از درجات انسانی انحطاط حاصل نمود و به واسطه مزاولت در اعمال بهایم، علاقه تعلق به ابدان حیوانی در وجودش راسخ و مستحکم شد» (Ashtiani, 2002).

اهمیت کسب در هویت انسان تا آنجا است که انسان بدن حقیقی خود را از طریق این اکتسابات ایجاد می‌کند که به این بدن، بدن مکتسب گفته می‌شود. فیلسوف بین بدن طبیعی و بدن حقیقی انسان فرق می‌گذارد. بدن طبیعی انسان همین جسم مادی است که ابزار کسب انسان است. انسان به کمک بدن مادی، بدن حقیقی خود را که تجسم نیات و اعمال و ملکات اوست شکل می‌دهد. فیلسوف این بدن را بدن اصلی انسان می‌داند؛ چرا که هم اوست که در نشئات بعدی انسان را همراهی می‌کند و جزو هویت او به حساب می‌آید (Sadr al-Din Shirazi, 1987; Sadr al-Din Shirazi, 1961).

شاید نتوان آنچه فیلسوف به عنوان بدن مکتسب معرفی کرده است که همان بدن مثالی اوست جنسیت‌بردار دانست، اما باید توجه داشت این بدن که بخشی از هویت حقیقی هر فرد است، اولاً تحت تأثیر افعال فرد ساخته می‌شود؛ بنابراین نوع فعل غالب فرد یا یک جنس احتمال دارد در نوع بدن مکتسب و احوال او تأثیرگذار باشد. دیگر آنکه بدن مکتسب ساخته بدن طبیعی است و جنس یعنی ذکورت و انوخت، ویژگی برجسته‌ای در بدن طبیعی است که تأثیر این ویژگی بر بدن مکتسب از جهت سنخیت علت و معلول، عقلانی

به نظر می‌رسد. به عبارت دیگر دلیلی وجود ندارد که تجسم یافتن افعال و ملکات در بدن مکتسب، اختصاص به افعال و ملکات اخلاقی داشته باشد، بلکه همه افعال، اعمال و ملکات را از جمله آن دسته از آن‌ها را نیز که در تفاوت جنسیت مردانه و زنانه تأثیرگذارند، شامل می‌شود؛ بنابراین جایی برای خودنمایی جنسیت در بدن مکتسب فراهم است.

۴-۶. عقل مکتسب در انسان مکتسب

یکی از ابعاد مسئله کسب که در جنسیت نیز مطرح است، بحث اکتسابات عقلانی است. فلاسفه عقل انسان را قوه‌ای استکمال‌پذیر می‌دانند. از آنجا که عقل مهم‌ترین قوه و بالاترین کمال انسان و فارق او با حیوانات است، نقش داشتن عنصر کسب در آن به معنای تأثیر کسب در مهم‌ترین بخش از شاکله هویت انسانی است.

عقل، اصطلاحات متعددی دارد که معروف‌ترین آن‌ها عقل در فلسفه یونان و عقل در معارف اسلامی است. عقل در لغت مسلمانان به معنای قوه یا غریزه‌ای است که در انسان برای تعقل گذاشته شده است. اما در فلسفه یونان منظور از عقل، جوهری قائم به نفس است که در برابر عوالم طبیعت و نفس به‌شمار می‌آید و البته این معنا مطابق قرآن و متون دینی نیست (Jahami, 2006). ملاصدرا از دو عقل در انسان سخن می‌گوید: ۱. عقلی که در اصل جوهر فطری همراه با انسان است که از نظر او در افراد انسان متفاوت است؛ یعنی از همان ابتدا افراد انسانی بهره‌مندی متفاوتی از این عقل دارند؛ ۲. عقل اکتسابی که همان اشتداد در عقل فطری به‌وسیله کسب و تلاش است. همچنین وی بر آن است که هر قدر جوهر نفس، در اول فطرت اقوی و انور باشد، تأثیر علوم و طاعات در آن شدیدتر و روشن‌تر خواهد بود و کمال عقل ثانوی یعنی عقل اکتسابی در او شریف‌تر خواهد بود؛ بنابراین از نظر او عقل به اولی یا فطری و ثانوی یا اکتسابی تقسیم می‌شود که نقص و کمال اولی در دومی مؤثر خواهد بود. در دیدگاه او، بین افراد انسان از نظر هویت عقلی‌شان اختلاف بسیار زیادی وجود دارد (Sadr al-Din Shirazi, 1987). وی در این تبیین به کلام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام اشاره می‌کند که فرمود: *إن العقل عقلا، مطبوع و مسموع و لا ینفع مسموع إذا لم یکن مطبوع (همان).*

ارتباط این دو عقل با مسئله جنسیت، از جهاتی شایان تأمل است. اول اینکه از نظر ملاصدرا اختلاف و تخالف عظیم و قابل‌توجه انسان‌ها در عقل، اختلاف در افراد انسانی است. وی تفاوت در عقل را به‌حسب افراد می‌داند، نه به‌حسب جنس یا ضعف یا سایر عوامل؛ یعنی آنگاه که از تفاوت بهره‌مندی انسان از عقل سخن گفته می‌شود، تفاوت جنسیتی مطرح نیست. دوم اینکه گرچه عقل فطری به‌عنوان پایه تفاوت افراد در عقل بیان شده است، عقل اکتسابی نیز امر قابل‌توجهی است که باید از جهت عوامل کسب عقلانیت و افزایش یا تناقض در آن‌ها و احیاناً تأثیر یا عدم تأثیر عامل جنسیت در آن بررسی شود.

۴-۷. نقش تعلیم در کسب

یکی از لوازم کسب، تعلیم و آموزش است. فیلسوف نقش مهمی برای تعلیم در هویت انسان قائل است. حکما بر تعلیم به‌عنوان امری تأثیرگذار در عقل کسبی تأکید کرده‌اند. عقل غریزی اصل و مبدأ عقلانیت در مردم است و عقل مکتسب آنی است که عنصر تعلیم در آن مؤثر است (Ikhwān al-Safā, 1991; Nasir Khusraw, 1984).

فلاسفه تأکید می‌کنند که کسب و تعلیم در استکمال عقلانی، امری حاشیه‌ای یا امتیازی نیست، بلکه امر ضروری و لازم برای همگان است. به این معنا که استکمال عنصر عقل در آدمی در گرو تعلیم است و در صورت عدم تعلیم، عقل آدمی در حالت غریزی و ناقص و بالقوه باقی خواهد ماند؛ بنابراین اکثریت قریب به اتفاق مردم نیازمند آموزش و تعلیم‌اند، گرچه ممکن است در میان میلیاردها نفر کسی پیدا شود که دارای نفس مکتفیه واسطه فیض حق و دارای علم لدنی بوده باشد (Hassanzadeh Amoli, 2008). این اصل نشان می‌دهد برخورداری یا عدم برخورداری یک دسته از انسان‌ها یا یک جنس تا چه حد می‌تواند بر شکل‌گیری هویت آن‌ها تأثیرگذار باشد.

در توصیفی که از نقش علم در شاکله نفس انسان ارائه می‌شود جایگاه علم و تعلیم در هویت انسان مشخص می‌شود. نگاه معلوم می‌شود محروم بودن دسته‌ای از انسان‌ها یا یکی از دو جنس از تعلیم و تعلم و علم چه میزان می‌تواند در هویت انسانی آن‌ها تأثیرگذار باشد و تفاوت بهره‌مندی انسان‌ها از امکانات یا فرصت‌های علمی تا چه اندازه در برون‌داد شخصیتی آن‌ها مؤثر خواهد بود و آیا این اختلاف را می‌توان امری جزئی و عارضی به‌شمار آورد یا امری بنیادی و اساسی که سبب تفاوت مبنایی در شخصیت و هویت انسانی آن‌ها می‌شود.

فیلسوف، علم را غذای نفس می‌داند. نفس از علم ساخته شده و علم مانند غذا سبب حیات نفس است؛ همان‌گونه که خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها غذای جسم و سبب حیات اویند (Tusi, 1983)؛ بنابراین نقش علم در انسان صرفاً به‌سان امر تجملی یا اضافی یا تزئینی که اگر باشد گوهر نفس بدان آراسته است و اگر نباشد تنها تزئین و جمالی از آن کاسته می‌شود نیست، بلکه این نقش بسی اساسی‌تر است. میزان علم نیز میزان عظمت نفس است و نقصان آن نقصان شخصیت انسانی است. انسانیت انسان به علم و شدت آن به اشتداد علم بستگی دارد. به این ترتیب محرومیت انسان از علم، محرومیت او از لباسی اضافی یا تجملی و تزئینی نیست تا قرار باشد با در نظر گرفتن برخی اولویت‌ها، دسته‌هایی از انسان‌ها را از آن بازداشت یا تعلم را برای آن‌ها امکان ثانوی یا جانبی دانست. محرومیت انسان‌ها از علم، محرومیت آن‌ها از تغذیه روح و محکوم کردن آن‌ها به مرگ روحانی و سلب حیات حقیقی انسان است. در این زمینه فیلسوف هیچ جایی برای مسامحه یا کلیشه یا لفاظی باقی نگذاشته است؛ چرا که آنچه گفته به قدم و قلم برهان است.

قواعد حکمت متعالیه ظرفیت خوبی را در تبیین تأثیر تعلیم در عقل مکتسب فراهم آورده است. مقدماتی که ملاصدرا در بیان ذیل برای تبیین این امر به‌کار می‌گیرد، هریک حاوی نکته‌ای است که در موضوع بحث جنسیت می‌تواند الهام‌بخش باشد. از نظر او هر کس فعلی انجام دهد یا گفتاری از او صادر شود، از آن فعل و قول، اثری در نفس و قلب معنوی فرد که همان باطن اوست ایجاد می‌شود. تکرار این فعل‌ها و قول‌ها سبب رسوخ این حالات و تبدیل آن‌ها به ملکات ثابت در نفس می‌شود که صورت باطنی انسان را تشکیل خواهد داد. شایان توجه است که فعل و قول که اعراض و کیفیات محسوب می‌شوند، در این فرایند در هویت جوهری نفس حضور می‌یابند و نقش جوهری ایفا می‌کنند. سپس این ملکات و صور باطنی، مبدأ آثار خاص خود در حیات انسان خواهند بود؛ بنابراین انسان در این فرایند است که صنعت‌ها، مهارت‌ها، حرفه‌ها و تخصص‌های علمی و عملی را در حیات دنیا می‌آموزد و آن‌ها را به هویت خویش وارد می‌کند. همچنین ملاصدرا تأکید می‌کند که نفس انسان مانند لوحی سفید و نانوخته نسبت به دسته خاصی از ملکات، پذیرندگی یا امتناع ندارد، بلکه می‌تواند پذیرای صفات و ملکات متضاد باشد، اما تقدم و تأخر در زمان ورود این ملکات به نفس در ادامه و بقای آن تعیین‌کننده است. نفسی که با صفات متضاد پر شده، سخت‌تر قابل تغییر است. به همین دلیل است که تعلیم اطفال، سهل‌تر و تعلیم بزرگسالان سخت‌تر است (Sadr al-Din Shirazi, 1987).

تأمل در مقدمات فوق نشان می‌دهد ۱. فیلسوف هویت حقیقی انسان را در گرو افعالش می‌داند. این امر تأثیر روزمرگی انسان در شکل‌گیری هویت او را نشان می‌دهد. اینکه انسان در طول روز به چه اموری مشغول باشد، در شکل‌دهی هویت او نقش اساسی دارد؛ ۲. حرفه‌ها و مهارت‌ها و علومی که افراد به آن‌ها مجهز می‌شوند، در اثر تکرار و تمرین نفس حاصل می‌شود که ناشی از اشتدادپذیری نفس و امکان کسب و اکتساب در آن است؛ بنابراین فراوانی اشتغال به یک حرفه صنعت یا علم، از مهم‌ترین عوامل تخصص و مهارت آن است و همه انسان‌ها در این ویژگی مشترک‌اند؛ ۳. قابلیت نفس نسبت به صفات و احوال متضاد یا استعدادهای متخالف هرچند نتوان گفت یکسان است، می‌توان گفت ممکن است و ممتنع نیست؛ یعنی همه نفوس قابلیت همه اوصاف و ملکات را به شدت و ضعف دارند.

نتایج ذکرشده در مسئله جنسیت و چگونگی شکل‌گیری آن و تأثیر عامل آموزش و تعلیم، مقدمات و قواعد لازم را برای نظریه‌پردازی به دست می‌دهد؛ بنابراین امکان تعلم همه چیز برای همگان حاصل است؛ هرچند این مسئله به شدت و ضعف باشد. در این زمینه تقدم و تأخر نوع افعال یا فراوانی و غلبه آن‌ها تأثیر جدی دارد؛ برای مثال فراوانی اشتغال یک فرد یا یک جنس به نوع خاصی از افعال یا صناعات یا مهارت‌ها سبب مهارت او در آن و طبیعتاً کندی یا ضعف در دسته دیگر خواهد بود؛ بنابراین هرچند

استعدادهای طبیعی در این زمینه تأثیر حقیقی دارند، عوامل دیگری مانند عوامل نامبرده در قوت یا ضعف هریک از دو جنس در مورد تعلیم مذکور تأثیرگذار است که این عوامل را می‌توان در تشکیل هویت‌های جنسیتی در اجتماع تأثیرگذار دانست.

همچنین فلاسفه به این امر نیز اذعان دارند که حتی سهولت تعلم نیز مکتسب است؛ به این معنا که امکان این وجود دارد که از طریق تمرین و تکرار و به‌کار بستن روش، فرایند تعلیم را تسهیل بخشید؛ به‌گونه‌ای که نفس بتواند به‌سرعت و با کمترین مانع به مطلوب نظری خویش دست یابد (Lahiji, 1963)؛ بنابراین از آنجا که در هر امر مکتسب می‌توان نقش جامعه و عوامل متغیر آن را جدی دانست، سهولت یا صعوبت برخی امور برای افراد یا جنس زن و مرد را نیز می‌توان تا حدودی اکتسابی و از متغیرهای اجتماعی در هویت‌های جنسیتی دانست.

۴-۸. عاملیت مبادی غیر طبیعی افعال در شکل‌گیری انسان مکتسب

بخشی از جنسیت به افعال و رفتارهای دو جنس بازمی‌گردد. به همین دلیل رفتارشناسی یا بررسی چگونگی رفتارهای انسانی می‌تواند در این موضوع مؤثر باشد. این بحث در فلسفه تحت عنوان مبادی افعال مطرح شده است. مبادی افعال به اموری گفته می‌شود که سبب شکل‌گیری فعل و رفتار آدمی می‌شود. ملاصدرا این امور را به دو دسته اصلی تقسیم می‌کند: ۱. طبایع یعنی طبیعت افراد؛ ۲. عواملی غیر از طبایع افراد. منظور از فعل یا رفتار طبیعی آن است که بدون نقش‌آفرینی اراده انسان به‌صورت طبیعی از فرد صادر شود. اما افعالی که مبادی غیرطبیعی دارند، به سه دسته صنعت، عادت و اتفاق تقسیم‌بندی شده‌اند.

تا اینجا کلام ملاصدرا این تحلیل را به دست می‌دهد که تمام افعال انسان از جمله زن و مرد را نمی‌توان به طبیعت او نسبت داد، بلکه برخی افعال، مبادی غیرطبیعی دارند. پس عواملی غیر از طبیعت بشری در رفتارهای جنسیتی او و به‌تبع آن در تعریف جنسیت نقش‌آفرینی می‌کنند.

مصادیق فعل طبیعی نیز در کلام ملاصدرا مشخص شده است. وی فعل طبیعی را که برخاسته از قوای طبیعی است، به قوای موجود در اجسام زنده و غیرزنده تقسیم می‌کند؛ قوایی که سبب افعال یکسان می‌شود مانند حرکت افلاک، یا سبب حرکات غیریکسان در حیوانات می‌شود. همچنین قوایی که در نباتات، معدنیات و عناصر یافت می‌شود. منظور از افعال طبیعی، این چند دسته افعال است که در برابر آن‌ها افعال ناشی از صناعات و عادات وجود دارد (Sadr al-Din Shirazi, 2003).

فعلی که از طریق مبدأ صنعت، حاصل می‌شود فعلی است که فاعل در آن مواد، آلات و حرکات را به کار می‌گیرد تا به‌غایت مورد نظر دست یابد. صنعت مذکور از یک نظر غایت فعل، از دیگر سو مبدأ فاعلی آن و از سوی دیگر صورت کمالی فعل است (همان). اما فعلی که از سوی عادت حاصل آید، فعلی است که با انگیزه امری چون شهوت و غضب شکل می‌گیرد، اما غایت دیگری را نیز در پی دارد، بدون آنکه به غایت دیگر توجهی داشته باشد. ریشه لغوی عادت همان تکرار در فعل است، اما بیشتر اوقات به صورت یا ملکه‌ای که از تکرار فعل در نفس حاصل می‌شود، اطلاق می‌شود (همان).

مبادی غیرطبیعی یعنی عادت و صنعت، هر دو رابطه‌ای متقابل با فعل دارند. صنعت سبب صدور فعل از نفس به سهولت می‌شود. آنگاه صدور این فعل بر شدت و حدت صنعت می‌افزاید. همچنین است در مورد عادت؛ به این شکل که تکرار فعل سبب عادت می‌شود و عادت سبب می‌شود فعل به تکرار از نفس صادر شود (همان). این امر نقش‌آفرینی و افزایشی عاملیت مبادی غیرطبیعی را در رفتارهای انسان و در نتیجه وسعت نقش‌آفرینی این دو عامل را در این مورد نشان می‌دهد. روشن است که بخش قابل‌توجهی از رفتارهای متفاوت در دو جنس مربوط به رفتارهای غیرطبیعی یا اکتسابی است که جنسیت زنانه یا مردانه را تشکیل می‌دهد؛ بنابراین اگر اکتساب سهم قابل‌توجهی را که گفته شد در تقسیم‌بندی افعال انسان‌ها داشته باشد می‌توان به همین اندازه میزان تأثیر و تغییر برای افعال اکتسابی در هویت جنسیتی قائل شد؛ علاوه بر اینکه خود عادات و مهارت‌های یادشده نیز سبب بروز رفتارهایی می‌شود که در جریانی متقابل در هویت هریک از دو جنس نقش ایفا می‌کند.

۴-۹. ارزش‌گذاری وجه اکتسابی هویت انسان

اثبات وجه اکتسابی در هویت انسان، اصل اولیه‌ای است که استلزامات متعددی دارد. از جمله مسائلی که پس از اثبات آن لازم است بررسی شود، ارزش‌گذاری وجه اکتسابی است؛ به این معنا که آیا اکتساب بار ارزشی دارد و تابع نظام ارزشی خاصی است یا فارغ از هر نظام ارزشی از اصالت برخوردار است و هر نوعی از انسان مکتسب یا هر نوع وجه اکتسابی یا ارزشمند است یا از نظام ارزشی خاصی پیروی نمی‌کند و نسبت به هر نظام ارزشی خنثی است؟

معارف اسلامی و حکمت متعالیه در این زمینه نیز اظهار نظر کرده است. اکتساب می‌تواند هماهنگ با ارزش‌های فطری باشد که حاصل آن، انسان راستین است یا غیرمطابق با ارزش‌های فطری ساخته می‌شود که انسان مسخ‌شده نام می‌گیرد (Motahhari, 1997). به بیان دیگر لزوماً هر آنچه انسان برای هویت انسانی خود کسب می‌کند، مطابق با غایات انسانی او نخواهد بود. انسان ایدئال در اسلام تعریف دارد و انسان مکتسب می‌تواند مطابق آن یا غیرمطابق با آن باشد. کسب و اکتساب در انسان می‌تواند آن‌قدر با هویت اصیل انسانی فاصله بگیرد که هویت او را منقلب و به نوعی دیگر از حیوان بلکه پست‌تر از آن تبدیل کند. از نظر فلاسفه، انسان براساس ملکات مکسوب یا مکتسب صور حسنه یا قبیحه ساخته می‌شود و اگر ملکات وی پلیدی و خدعه و نیرنگ بود، نوعی انقلاب در ذات او پدید می‌آید (Hassanzadeh Amoli, 2008).

استفاده‌ای که از این اصل در امر جنسیت می‌شود این است که از نظر مبانی فلسفی اسلامی، هرچند جنسیت می‌تواند تا حدود زیادی اکتسابی باشد، اجتماعی و اکتسابی بودن آن به معنای خالی بودن آن از بار ارزشی همچنین به معنای مورد قبول و پذیرفته بودن آن نیست؛ یعنی هر آنچه از خصوصیات زنانه و مردانه یا نقش‌ها و استعدادها و سایر تفاوت‌ها که بستر کسب و اجتماع در شکل‌گیری آن مؤثر است، می‌تواند مورد پرسش در مقیاس نظام ارزشی واقع شود.

۵. بحث

پس از شمارش عوامل مؤثر در وجه اکتسابی هویت انسان، بحث از حدود وجه اکتسابی در انسان مکتسب و تأثیر آن در سیالیت هویت جنسیتی پیش کشیده می‌شود. اثبات تأثیر عامل اکتساب در هویت انسان، این سؤال را مطرح می‌کند که عنصر اکتساب تا چه حدی در هویت انسان تأثیرگذار است و دیگر آنکه تأثیرگذاری آن تا کجاست. طبیعتاً تقسیم اولیه انسان به انسان فطری و کسبی نمایانگر آن است که اکتساب نمی‌تواند تمام هویت انسان تشکیل دهد. به عبارت دیگر من مکتسب، هرگز من فطری را حذف نمی‌کند، بلکه می‌تواند انحرافات یا استکمالاتی را در مسیر من فطری ایجاد کند. اما همچنان سهم‌اندیشی برای فطرت و اکتساب به‌آسانی میسر نیست. آنچه نظریه اکتساب بیان می‌کند، ظرفیت تأثیرگذاری عنصر عمل و سایر محرک‌ها و عوامل پیرامونی در شکل‌دهی شخصیت انسان است، اما حدود این تأثیرپذیری می‌تواند بسته به عوامل فردی و اجتماعی متغیر باشد. لازمه این امر در بحث پیش‌رو در مورد بعد اجتماعی یا فرهنگی جنسیت، پذیرش تأثیرگذاری اجتماع و فرهنگ در تعریف جنسیت است. در عین اینکه حدود این تأثیرگذاری می‌تواند بسته به عوامل یادشده متغیر باشد؛ هرچند سهم عوامل طبیعی و فطری نیز در این مضاف، انکارشدنی نیست.

باین‌حال همچنان این سؤال باقی می‌ماند که در صورت تأثیرگذاری عوامل مختلف بر هویت انسان از جمله بر تعریف زنانگی و مردانگی، این تغییرات تا کجا می‌تواند پیش برود؟ آیا دامنه این تغییرات ممکن است تا حدود متضاد و متخالف برای تعریف هویت‌های مذکور پیش رود تا آنجا که برای نمونه، زنانگی در یک جامعه به اموری تعریف شود که در جامعه‌ای دیگر کاملاً مردانه است و بدین ترتیب نوعی نسبییت و سیالیت تام در تعریف این دو هویت انسانی لازم می‌شود.

قواعد حکمت متعالیه در این مسئله ساکت نیست. طبق این قواعد، حرکت در همه جهات ممکن است، اما حرکت درونی اشیا به‌نوعی هدایت‌شده است، در عین آنکه منافی اختیار نیست. از این منظر، هر موجودی غایتی دارد که به‌سمت و جهت آن در حرکت است و همه موجودات به‌گونه‌ای خلق شده‌اند که به‌صورت جبلی در پی کمال مطلوب خویش‌اند و کمال فطری و طبیعی خود را تعقیب می‌کنند تا به کمال نهایی برسند. ملاصدرا در این مقال از انسان فطری سخن می‌گوید که پایه و بنیاد اولیه هویت انسان است

و سیر پیدایش انسان مکتسب، اصالتاً از نقطه شروع انسان فطری آغاز می‌شود؛ بدین معنا که یکی از تعیین‌بخش‌های مسیر انسان مکتسب، انسان فطری است. این حرکت ممکن است با موانع و بادهای مخالفی مواجه شود که موجود را از جهت کمالی خود بازدارد. اما به اعتقاد ملاصدرا، این منع و قسر دائمی نیست و حتی غلبه نیز ندارد. دلیل وی بر این مدعا این است که اگر قسر قاسر، دائمی یا اکثری باشد، طبیعت از حرکت کمالی خود که هدف خلقتش است باز می‌ماند و این امر در نظام هستی‌شناختی غایت‌مند، محال و باطل است (Sadr al-Din Shirazi, 1989). ملاصدرا این امر را در مورد فاعل مختار نیز قبول دارد؛ با این بیان که انسان یا براساس فطرت خویش، دوستدار لقای الهی است یا به‌صورت بالعرض نسبت به آن کراهت دارد. در صورت دوم خداوند او را مبتلا به سختی‌هایی می‌کند تا جاننش از این مرض و کدورت و اعراض از فطرت، پیراسته شود و به فطرت خویش بازگردد. از این مسئله می‌توان نتیجه گرفت امور خلاف طبیعت و فطرت در وجود انسان یا در جوامع انسانی دوام نمی‌آورد و تا همیشه ادامه ندارد. اما ملاصدرا در ادامه فرض دیگری را بیان می‌کند که کلیت مسئله قبل را به هم می‌ریزد. او بیان می‌کند که گاه امر خلاف فطرت به‌صورت طبیعت ثانویه انسان درمی‌آید؛ به‌طوری‌که فرد در خود، قسر و فشاری نیز نسبت به آن احساس نمی‌کند (همان).

قواعد مطرح‌شده را می‌توان در مسئله جنسیت به این ترتیب تنسیق کرد:

۱. در بعد اجتماعی و اکتسابی جنسیت نیز خطوط فطرت و طبیعت جهت‌نمایی می‌کند؛
۲. این جهت‌نمایی به‌سمت غایت و کمال مطلوب انسان است؛
۳. موانع و مزاحمت‌ها این مسیر تا حدودی می‌توانند تأثیرگذار باشد و سبب انحراف حرکات انسانی از مسیر طبیعی و کمالی خود شود، اما این قسر و فشار دائمی نیست و معمولاً انسان‌ها و جوامع به جهت طبیعی و فطری خود باز می‌گردند؛
۴. این امر عمومیت ندارد و گاه ممکن است انسان یا جوامع انسانی در حرکات خود و تعریف خود در هویت انسانی از جمله هویت جنسیتی دچار انحرافات شود و با اصرار بر آن‌ها در آن انحرافات بماند؛ به‌گونه‌ای که آن امور به شکل طبیعت ثانویه برای انسان درآید. در این صورت فرد و جامعه از مدار الهی و توحیدی درمی‌آید و در عداد فرد یا جامعه کافر طبقه‌بندی می‌شود؛
۵. نتیجه آنکه گرچه جنبه اکتسابی هویت انسان از جمله هویت جنسیتی، به اراده انسان و جوامع انسانی ساخته می‌شود و بهره‌مند از هدایت‌گری طبیعت و فطرت است، امکان انحراف آن و سوق داده‌شدن به‌سمت ضد ارزش‌ها نیز وجود دارد. این امر ضرورت راهبری عوامل دیگری همچون دین را در این مصاف گوشزد می‌کند.

۶. نتیجه‌گیری

تعریف مفهوم جنسیت در فضای معرفتی اسلام با جنسیت به‌عنوان برساخت، ناسازگاری‌های مبنایی دارد. از سوی دیگر جنسیت را نمی‌توان به تفاوت‌های فیزیکی و طبیعی دو جنس تقلیل داد و منکر وجه اجتماعی آن شد. وجه اجتماعی جنسیت، آن بعد از هویت انسانی زن و مرد است که مرتبط با واقعیت ذکوریت یا انوثیت اوست، اما غیرطبیعی بلکه دست‌ساز اراده‌های انسانی اعم از اراده‌های فردی یا جمعی است.

نظریه «انسان مکتسب» مبتنی بر عاملیت اراده و اختیار در انسان با استفاده از ظرفیت‌های انسان‌شناختی حکمت متعالیه می‌تواند مبین وجه اجتماعی جنسیت با رویکرد فلسفی باشد. ملاصدرا با طرح اصل حرکت جوهری اشدت‌دای در هویت انسان، راه را برای تعریف هویت انسان به‌عنوان امری سیال و متغیر در عین ثبات فراهم کرد. دوربرد این اصل تا آنجاست که انسان را از نوع‌الانواع تبدیل به نوع متوسط کرده و اکتسابات هر نفس را عامل شکل‌دهی صورت اخیر خود می‌داند. این اکتسابات که اعم از علم و عمل است وارد هویت انسانی می‌شود و ذات فرد را شکل می‌دهد؛ بنابراین وجه ثابت از هویت انسان فقط بنیاد بنایی متغیر و متنوع است که با اراده، ادراک و عمل و رفتار انسان صورت‌بندی و ساخته می‌شود. همین معادله در مورد هویت جنسیتی زنانه و مردانه می‌تواند به‌کار رود؛ به این شکل که فارغ از وجه ثابت که جنس نامیده می‌شود، بخشی از هویت زن و مرد که جنسیت از آن جمله است،

توسط عوامل فردی و جمعی تعریف و ترویج می‌شود. حتی در عرصه عقل که فلاسفه از آن با حساسیت و بزرگداشت خاصی حکایت می‌کنند، عنصر اکتساب به‌طور جدی نقش‌آفرین است که تقسیم عقل فطری و عقل مکتسب به آن اشاره دارد؛ بنابراین هرگونه عرصه و امکان تغییر در هویت انسان، مجرای برای دخالت متغیرات اجتماعی در هویت او خواهد بود و فضای لازم جهت تبیین بعد متغیر و سیال جنسیت را فراهم می‌کند.

از سوی دیگر برخی عناصر اجتماعی مانند تعلیم که در نگاه ملاصدرا و فلاسفه، عنصر ضروری برای استکمال نفس و صورت دهی به هویت انسانی است، نشان‌دهنده آن است که حصول انسان مکتسب ناگزیر از تعلیم است و محرومیت از تعلیم که دو جنس در مورد آن دچار تفاوت جدی تاریخی و ذو ابعاد هستند، نقش اساسی در هویت فرد از جمله هویت جنسیتی او دارد. نتیجه محرومیت از تعلیم در یک جنس در ادوار تاریخی نه‌تنها می‌تواند، بلکه به‌صورت قطع و یقین، هویت زنانه را به گونه دیگری تعریف کرده که به تبع آن، آماج اوصاف و احکام پست و فرومایه قرار گرفته است. همچنین اثرگذاری عنصر تعلیم در بعد محتوای تعلیم نیز تعیین‌کننده است و شاید به‌دلیل آگاهی از تأثیر تعلیم در شکل‌دهی به هویت جنسیتی است که عالمانه محتوای متفاوتی برای تعلیم زنان و مردان در تاریخ علم پیشنهاد شده است.

همچنین نظریه انسان مکتسب با رفتارشناسی فلسفی نیز مرتبط می‌شود. ملاصدرا افعال را به طبیعی و غیرطبیعی تعریف می‌کند که بخش اعظم رفتارهای انسانی همان رفتارهای غیرطبیعی او هستند که تحت تأثیر اراده فردی یا جمعی شکل می‌گیرد. رفتار در نفس انسان نقش متقابل دارد؛ به این معنا که علم و اراده نفس، علت رفتار است و آنگاه رفتار به‌عنوان صورت انسانی وارد هویت انسانی می‌شود که خود منشأ رفتارها یا دیدگاه‌های دیگر می‌شود. بدین‌گونه نقش‌ها و رفتارهای زنان و مردان در حیثشان هم ناشی از نفس و هویتشان و هم نفس‌ساز و هویت‌سازند؛ بنابراین بخش مهمی از جنسیت که به نقش‌ها و رفتارهای زنانه و مردانه اختصاص دارد، نخست آنکه ساخته خود زنان و مردان است، دوم آنکه زنان و مردان را می‌سازد.

همه آنچه گفته شد، گرچه تبیین‌گر بعد متغیر و اجتماعی مفهوم جنسیت ذیل مبانی و اصول نظریه انسان مکتسب است، نظریات ملاصدرا حاکی از نوعی ارزش‌گذاری اکتسابیات، طبق نظام‌های ارزشی فراتر مانند دین و فطرت است و نیز دامنه تغییرات را نیز تا حدودی تعریف و تجویز می‌کند و خارج از آن حدود، به دست‌یازی‌های انسان در ابعاد هویتی خویش از جمله هویت جنسیتی، اجازه فرمانروایی مطلق نمی‌دهد.

۷. پیشنهادها

کشف و استنباط امتداد اجتماعی فلسفه اسلامی و حکمت متعالیه در همه ابعاد علوم اجتماعی از جمله مباحث مربوط به جنسیت، نیازمند نوعی اعتماد در رجوع و فهم این مقولات و محورها در نصوص یادشده است. در این زمینه رجوع به متون اصلی فلاسفه مسلمان، خصوصاً صدراییان و به‌ویژه شخص ملاصدرا پیشنهاد می‌شود؛ چرا که مطالعه مقالاتی که امروزه در این موضوعات نگاشته می‌شود حاکی از این است که مطالعه دست‌دوم یا نگاه گرت‌ای و پرشی یا ناقص به این متون و مدنظر قراردادن بخشی و غفلت از فرازهای بسیار عمیق از این تراث ناب علوم اسلامی، سبب نتیجه‌گیری‌های خام یا نادرست شده است.

۸. تعارض منافع

در این مقاله هیچ‌گونه تعارض منافی وجود ندارد.

References

- Ashtiani, J. (2002). *Explanation of Zaad al-Musafer Sadr al-Din Muhammad bin Ibrahim Shirazi*. Qom: Bustan Ketab. (In Persian)
- Fakhr Razi, M. (1985). *The Soul, the Spirit, and their powers*. Tehran. (In Persian)
- Friedman, J. (2002). *Feminism*. Translated by: F. Mohajer. Tehran: Ashian. (In Persian)

- Hassanzadeh Amoli, H. (1996). *Nosus al-Hekam on Fosus al-Hekam*. Tehran: Farhangi Raja Publishing Center. (In Persian)
- Hassanzadeh Amoli, H. (2008). *Persian explanation of Al-Asfar Al-Arbaa*. Vol. 1, 2, 3. Qom: Bustan Ketab. (In Persian)
- Ibn Malaka, H. (1953). *Al-Mu'tabar fi al-Hikma*. V1. Isfahan: University of Isfahan. (In Persian)
- Ikhwan al-Safa (1991). *The first treatise on opinions and religions in the divine and legal sciences*, Vol. 3. Beirut: Dar l-Islamiyya, Beirut – Lebanon. (In Arabic)
- Jahami, G. (2006). *The comprehensive encyclopedia of terms of Arab and Islamic thought* (analysis and criticism). V1. Beirut: Lebanon Library Publishers. (In Arabic)
- Kidd, L. (2003). *Epistemology and Feminism*. Translated by: F. Minai & M. Takhasi Naqdi. Part 1, 159-166. (In Persian)
- Lahiji, A. (1963). *Gohar Morad*. Tehran: Sayeh Publishing. (In Persian)
- Motahhari, M. (1997). *Collected works of Shahid Motahhari*. Vol. 13. Tehran: Sadra. (In Persian)
- Nasir Khusraw (1984). *Jaamea al-Hakmatain*. Tehran: Tahouri. (In Persian)
- Sadr al-Din Shirazi, M. (1946b). *Interpretation of the Holy Quran*. Vol. 4. Qom: Baidar. (In Arabic)
- Nasir Khusraw (1961). *Treatise of three principles*. Tehran: Daneshgah Tehran. (In Arabic)
- Nasir Khusraw (1981). *Al-Hekmat al-Mutaealiyt fi al-Asfar al-Aqlayt al-Arbaea*. Beirut: Heritage Revival House. (In Arabic)
- Nasir Khusraw (1981a). *Al-Asrar al-Aayaat*. Edited by Muhammad Khawajovi, Tehran: Islamic luminary, wisdom and philosophy of Iran. (In Arabic)
- Nasir Khusraw (1981b). *Shavahed Al-Robubiya fe al-Manaahej al-Solukiya*. Tehran: Daneshgahi Publishing Center. (In Arabic)
- Nasir Khusraw (1987). *Explanation of Osul l-Kaafi*. Vol. 2, 4. Tehran: Ministry of Culture and Higher Education. Institute for Cultural Studies and Research (research institute). (In Persian)
- Nasir Khusraw (1989). *Al-Hekmat al-Mutaealiyt fi al-Asfar al-Aqlayt al-Arbaea*. Vol. 9. Qom: Al-Mustafawi Library. (In Arabic)
- Nasir Khusraw (2001). *Explanation of al-Hidayat al-Atheria*. Lebanon: Beirut. (In Arabic)
- Nasir Khusraw (2003). *Mulla Sadra's Commentary on Al-Elahiyat Shifa*. Tehran: Bonyad Hekmat Eslami Sadra. (In Arabic)
- Nasir Khusraw (undated). *Al-Haashiya fi al-Ilahiyat*. Qom: Bidar Publications. (In Arabic)
- Tusi, N. (1983). *Sharh al-Esharat*. Vol. 2. Qom: General Book of Ayatollah Marashi. (In Arabic)
- Tusi, N. (1987). *Start and Finish*. Tehran: Visit Farhang and Islamic guidance. (In Persian)